

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره احادیثی بود که حالا یا کلیا یا اجمالا مشتمل بر عنوان لا ضرر بود. عرض کردیم که در روایات ما که این دو مطلب در روایات عامه نیامده است. در روایات عامه مطلقا آمده است لا ضرر و لا ضرار. باز در روایات ما نیامده است. اما در روایات ما در ذیل دو حکم لا ضرر و لا ضرار آمده است که باز در روایات عامه نیامده است.

عرض کنم که این حکم اولی اش راجع به شفعه بود که روایتش را اجمالا خواندیم. حکم دومی اش راجع به یکی از اقضیه النبی بود که عرض کردم دیروز که به ذهن ما یک قضاء است. طبق همان قاعده ای که عرض کردیم این قضاء پیغمبر هم در روایت عبادۀ آمده است هم در کتب ما در اینکه روایت عقبه بن خالد. که واقعا هم فعلا ابهام دارد بر من. متن روایت این بود قضی رسول الله بین اهل المدینه فی مشارب النخل یا نخیل، انه لا یمنع نفی شیء. اینجا خب در کتاب کافی منحصر این را نقل کرده است و این ظاهرا غلط است. نفع الشیء حالا نمی فهمیم. آن که در کتب اهل سنت هست نفع البئر است. با قاف نه با فا. نفع البئر. و عرض کردیم این متن روایت در کتاب اهل سنت در مسند عبادۀ نقل شده است. مسند یعنی مال پسرش در کتاب پدرش آورده است. و قضی بین اهل البادیه انه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء. این دو تا پشت سر هم به این صورت. تا جایی که بنده خبر دارم فقط منحصر در همین روایت عبادۀ آمده است که در کتاب مسند عبد الله نقل کرده است از راه پدرش هم نیست. این دو تا با هم دیگر. یعنی فرق بین اهل المدینه و اهل بادیه. راجع به اهل مدینه فی مشارب النخل لا یمنع نفع البئر. نفع همان طوری که دیروز عرض کردیم آن آبی که ته چاه جمع می شود. یعنی بعد از اینکه درخت را آب دادند فرض کنید درخت خرما به اندازه دو کف دست سه کف دست به اندازه پنج انگشت یک وجب آب ته چاه جمع می شود که این هنوز به درد شرب نخل نمی خورد. در اینجا گاهی کسی می آمده است تشنه بوده است می خواسته است که از آن آب بخورد. این روایت این است که قضی رسول الله فی مشارب النخل لا یمنع نفع البئر. نفع این است. کأنما در لغت عرب عرض کردیم نفع دارند و بقیع دارند. توضیحش را عرض کردیم. نفع آن به اصطلاح قسمتی است که پایین رفته است. قسمتی از زمین که امروزه ما در لغت فارسی به آن مرداب می گوئیم. بقیع هم تپه مانند. در خود مدینه هم نفع هم بود بقیع هم بود. بقیع که جای خودش است نفع در حدود بیست کیلومتری مدینه بود. الآن نمی دانم نفع برقرار است یا خشک شده است.

کیف ما کان این راجع به نقیع به لحاظ زمین. نقیع و بقیع. آنوقت به لحاظ آب. اگر آب زیاد بود سطح آب وسیع بود رهو الماء می گویند. اما اگر آب کم بود مثل اینکه آبی که شما از چاه می کشید باید به اندازه سه چهار انگشت آب می ماند ته چاه. این را نقع الماء می گویند. یکی رهو الماء است اینجا در مقابل نقع، رهو است. آنجا بقیع و نقیع است. اینجا نقع و رهو است. و در روایت دارد که لا یمنع من رهو الماء. در روایت اهل سنت است ما نداریم. ولا من نقیعه. نقیع و رهو به این معنا است. نقع الماء و رهو الماء. این دو تا قسمت. در اینجا از این روایت مبارکه در می آید که پیغمبر درباره اهل مدینه راجع به نقیع البئر فرمودند که جلوی را نگیرید. خب نقیع البئر چون آبش کم است قاعدتا به درد زراعت نمی خورد. آبیاری نمی خورد. عادتاً به مقداری است که مثلاً کسی بیاید آبی بیاشامد. در حد آشامیدن آب است و عادتاً به طور طبیعی عرض می کنم عادتاً چاهی که در شهر است ملک است. چون یکی از مشکلات این روایت وضع تملک آن چاه روشن نیست. هم در اهل بادیه و هم در چون در بادیه هم ممکن است ملک باشد. ممکن است جزء چاه های عمومی باشد. مثلاً رفته است چاهی زده است بعضی از زمین ها به سه متر چهار متر به آب می رسند. عرض کردم این کتاب وفاء الوفا به اخبار مدینه المصطفی ایشان چاه های مدینه را دانه دانه اسم برده است. مثل اینکه کسی در قم بیاید تمام چاه را اسم ببرد. تمام چاه های مدینه در زمان خودش که نهصد و خورده ای است، تمام چاه را اسم برده است. و این چاه هایی که در زمان رسول الله بودند مخصوصاً به مناسبت بحث کر، متعرض آن چاهی شدیم که پیغمبر فرمود این آبش پاک است و تغییر نمی کند. که آن بلغ الماء قدر کرّ، شاید ارتباط با آن چاه داشته است.

خودش هم آن چاه را توصیف می کند از قرن دوم و سوم هم به نظرم سوم هم سنن دارقطنی داریم، آن هم آن چاه را توصیف می کند اما ظاهراً بر اثر اینکه حالا می خواستند اندازه آب بگیرند این چاه بعداً عریض شده باشد اگر این عرضی باشد که در کتابهای آنها آمده است این از کرّرد کرده است. حالا وارد آن بحث نشویم. از روایاتش این طور می شود که سطح آب بالا بوده است. یعنی شاید مثلاً بشود فهمید شش متر هفت متر کاملاً آب داشته است. این ظاهراً با دست تند تند آب می کشیدند مال همین بوده است. سطحش زیاد گود نبوده است. بلکه شاید مثلاً از قصه فدک و قصه خیر البته اینها فاصله زیاد با مدینه داشتند. در می آید که شاید شبه چشمه ای بوده است. آب روی زمین جاری بوده است. این دو نقطه را محل کشاورزی کرده بودند آب جاری بوده است. علی ای حال عرض کردیم لفظ سیل ما در روایات مدینه داریم که آب های فصلی است مثل بهار بوده است. لفظ قنات هم در روایات ما هست اما نمی دانم واقعاً آنجا چشمه ای در مدینه بوده است یا خیر و بقیه اش چاه است. مدینه به صورت چاه است لکن چاه هایش خیلی پایین نیست.

آن وقت عادتاً این طور است بین اهل مدینه در مشاعب نخل عمدتاً این چاه، چاه ملک است. عادتاً عرض می کنم. خب ممکن است جزء موقوفات باشد. کما اینکه امیر المؤمنین صدقات داشته است. از صدقات چاه است دیگر. چاه می کنند و در ذوالحلیفه خودم هم

.....
که رفتم نگاه کردم انصافاً زمین سرسبزی است فکرمی کنم سطح آب هنوز هم بالا باشد. که حضرت کردند کلنگ زدند مثل گردن شتر آب آمد بیرون. به اصطلاح امروزی ها مثلاً چهار اینچ آب آمده است بیرون. گردن شتر دیگر لا اقلش چهار اینچ است. همان جا هم حضرت که این آب آمد بیرون نامه ای ورقه ای آوردند و آن را وقف کردند. احتمال هم دارد که این وقف باشد. چون این روشن نیست دقیقاً الآن یکی از مشکلات این روایت، نه در متون ما خیلی واضح است نه در متون اهل سنت. متون اهل سنت هم که نگاه می کردم متأسفانه همین مشکل را دارد. این مشکل در متون اهل سنت است.

و اما قضی بین اهل البادیه، احتمالاً مباهات بوده است. در زمین های عمومی یک کسی رفته است و چاهی برای خودش کنده است. جایی که حالت مرتع داشته است. ظاهراً آنجا هم باز هم ممکن است اهل بادیه باز هم ملک باشد. یعنی احتمال ملک هست احتمال وقف و صدقات هم هست احتمال مباهات است. در خود مدینه بعید است مباح باشد. انّه لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع به فضل کلاء. البته سعی کرده اند احتمالاتی در این عبارت بدهند و به همین رساله لا ضرر که استاد نوشته اند آقای سیستانی سه چهار احتمال داده اند که واضح است معنای حدیث احتیاج به احتمالات ندارد. این چون اهل بادیه هم برای همین آورده اند. این به این صورت بوده است که چاهی زده بوده است در جایی که مرتع بوده است. چاه مال شخص بوده است. حالا یا به خاطر اینکه مادام آنجا بوده است اولی بوده است. چون اهل بادیه غالباً در آن زمان منتقل هم بودند. اهل صحرا نشین به قول ماها.

این چاهی زده است آن وقت آنجا مرتع بوده است اگر کسی می آمده است گوسفندی، البته در آن زمان بیشتر شتر. گوسفند خیلی متعارف نبوده است. گاو هم که اصلاً تقریباً متعارف نبوده است. گوسفند عده ای داشتند اما گاو نه. گاو علامت مدنیت بوده است. یعنی شهرنشینی.

علی ای حال اینها می آمدند می گفتند حالا که ما چاه را اینجا زده ایم این مرتع مال ما است. یا مثلاً می گفتند مرتع عام است معذرت می خواهم، این چاه که زده ایم این چاه مال ما است. خب طبعاً کسانی که حیوان داشتند نمی آمدند. چون اگر می خواستند بیایند آنجا بچرانند شتر هایشان را یا گوسفند هایشان را خب نیاز به آب پیدا می کردند یا خودشان یا گوسفند ها. آن وقت اگر جلوی آب را می گرفت. خواهی نخواهی جلوی مرتع هم می گرفت. و لا یمنع البته خود اهل سنت تصریح کرده اند که قرائت حدیث ممکن است به نحو لا یمنع باشد. نافیه باشد و ممکن است لا یمنع به نحو نهی باشد. یا نفی است یا نهی است. این لطیف است این مطلب لطیف است. چون آقایان گفته اند اگر نفی هم باشد مراد نهی است. خوب دقت کنید. این آقایان اصولیین متأخرین ما از زمان شیخ الشریعه دعوی سنگینی راه

انداخته اند که لا ضرر نفی است یا نهی است. من چند بار عرض کردم به نظر من از نظر ادبی خیلی واضح است که نفی هم باشد نهی استفاده می شود. نمی دانم چرا این نزاع را مطرح کرده اند این بحث را مطرح کرده اند. در خود این حدیث هم هست البته نه با این متن. قال رسول الله لا یمنع. اینجا که قضا دارد این متن عبادۀ است. لکن متن معروف اهل سنت قضا ندارد. که در بخاری هست. این حدیث در بخاری هم هست. و لا یمنع فضل ماء قرائت شده است که به صیغه نفی باشد. لا یمنع فضل ماء. به صیغه جزم یعنی به جزم فعل مضارع و به صیغه نهی باشد. لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء. کلاء درست است کلا هم گفته شده است. کلاء یعنی مرتع. به اصطلاح علف های بیابانی چه خشک باشد مثل این ایام که غالباً خار است. و چه تر باشد مثل یک ماه دیگر که بهار می شود و علف ها تر هستند. در کلاء قید نشده است که حتما خشک باشد. یا حتما تر باشد. گفتند هر دو را شامل می شود.

پس بنابراین این حدیث هست که در اهل بادیۀ فرمودند لا یمنع فضل ماء فقط مشکلی که هست که خود اهل سنت هم با همین مشکل رو به رو شدند که فضل این ماء چیست. آیا مراد از این ماء چاه مباح است. مثلاً عده ای آمده اند دیده اند که خیلی حالت چراگاه بزرگی است علف زیاد یا خار زیادی است برای شتر خب این برایشان مشکل ندارد چاه پنج متری یا چهار متری برایشان مشکل ندارد. چاه چهار متری و پنج متری آب جمع می شد. این را می کردند. این مباحات بود. این لا یمنع فضل ماء یعنی شما که آمدید این چاه را کنده به اندازه حاجت از این آب بردار بعد دیگر جلوی شتر را نگیر. افراد دیگری آیند حیواناتشان را می آورند به آب احتیاج دارند. می خواهند بچرانند. وقتی چرانند، آب هم می خواهند دیگر. لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء. روشن شد؟ تا جلوی چرانند گرفته نشود. البته آنجا هم خود چوپان احتیاج به آب داشت هم حیوانات احتیاج به آب داشتند. این لا یمنع فضل ماء به این معنا است. لمنع به فضل کلاء. چون مفروض این است که این مرتع عمومی است. خاص شما که نیست. اگر بخواهند بیایند در اینجا به قول معروف می گویند آب آبادانی است. اگر کسی بخواهد در اینجا بیاید گوسفند بیاورد، البته گوسفند کمتر بود بیشتر گوسفند در روستاها بود. آن که در حال نقل و انتقال بود شتر بود. شتر اصولاً متعارفشان بود. این اگر می خواست شترهایش را اینجا بچراند، خب نمی شود خودش با شترش بیاید اینجا و آب نباشد. حیوان آب می خواهد. موجود زنده در لغت عرب اصطلاحاً دارند که کل ذی کبد حراء. این اصطلاح عربی است. یعنی هر موجودی که نفس می کشد، کبد در حیوان و انسان است. حراء یعنی گرم. در مقابل سرد. یعنی مادامی که این کبدش گرم است، کبد گرم کنایه از حیات است. اصطلاح است دیگر. تا هر موجود نفس کشی است هر موجود نفس داری. به جای نفس دار، می گفتند ذی کبد حراء. این اصطلاح عربی است. و لذا در روایت دارد که یکی از صدقات مهم این است که انسان کبد حراء را خنک کند. کنایه از عطش. کبد حراء کنایه از عطش است. آن وقت شما اگر بنا شود که جلوی آب را بگیری، خواهی نخواهی این مرتع استفاده نمی شود. لا یمنع فضل ماء

لیمنع به فضل کلاء. این فضل هم به این مناسبت. اگر کلاء و لذا گفته اند اگر کلاء ملکش بود. حالا آن چطوری ملکش می شود آن بحث دیگر دارد که خیلی طولانی است و خیلی هم مفید است. مخصوصاً عند الشیعه عرض کردم چون حکومت دست شیعه نبود این مسائل خیلی ابهام دارد در فقه ما. حتی همین روایت اهل سنت هم ابهام دارد. چرا؟ چون اینها می گفتند لا یمنع فضل ماء، اطلاق ندارد. حالا مثلاً شما یک بشکه داشتید پر از آبش کردید. حالا این لا یمنع فضل ماء، معروف تقریباً حتی بین عامه مسلمین اینجا لازم نیست برای این لا یمنع فضل ماء اینجا را نمی گیرد. نه اینکه هر آبی. اطلاق ندارد هر آبی. یک بشکه آب دارید خودتان جمع کرده اید و گذاشته اید یعنی حیازت کرده اید. جمعش کرده اید. گفته اند اینجا فروشش اشکال ندارد. جلوگیری اشکال ندارد. می گوید آب ملک خودم است جمع کردم کسی از این آب نخورد. این فضل ماء را به اطلاقش عمل نکرده اند. زده اند به یک آب های معین. به قرینه کلاء هم پشت سرش است دیگر. به قرینه کلاء باید قاعدتاً بگیریم یا صدقات باشد یا مباحات باشد. باید این طور فرض کنیم. یا باید جزء صدقات باشد چون به قرینه کلاء، مرتع که بعدش آمده است.

آن وقت این معنایش این است. شما آمدید اینجا برای اینکه شترهایت را بچرانی، یک چاه هم زدی. آب چاه زیاد آمد. حق نداری جلوی این آب چاه را بگیری.

سؤال: کسی که چاه زده است چاه برای خودش نمی شود؟

پاسخ: نه. چون این دو جور می شود. می خواهد تملک کند آن وقت حریم دارد. پانصد متر یا دویست و پنجاه متر. یکدفعه تملک نمی خواهد. می خواهد که انتفاع کند. شما می خواهی انتفاع کنی بسیار خب کسی دیگر هم آمد می خواهد انتفاع کند از این مرتع استفاده کند. استفاده از این مرتع مبتنی است، البته آن کبد حراء به معنای تشنگی است نه وجود زنده که ما نفس می کشیم، آن یک کمی اشتباه به زبانم آمد.

ببینید دقت فرمایید شما در اینجا حق ندارید جلوی آب را بگیرید. چرا؟ چون اگر جلوی آب را بگیرید، جلوی مرتع را می گیرید. مرتع مال عموم است. عرض کردم دیروز هم اشاره کردیم مسائل خیلی پیچیدگی اجتماعی دارد. الآن مثلاً همین جا اگر در مباحات باشد فرض کنید روستایی باشد در آن روستا مرتعی باشد اطراف روستا، چاهی بزند چاه مباحی هم بزند، الآن متعارف است حتی همین منطقه شیعه نشین خودمان قم و اطراف قم، روستاهای ما اگر کسی بخواهد از روستای دیگری بیاورد جلویش را می گیرد. می گویند این مرتع مال این ده است.

اما از این روایت و روایات دیگر، الناس شرکاء فی ثلاثه، النار و الکلاء و المملح دارد و الارض دارد و الماء دارد اختلاف دارد. نار مراد هیزم است. کلاء هم مراد مرتع است. آب هم همین جور. این آبی که هست شما به اندازه انتفاع خود حق داری بخوری. بقیه را کسی دیگر بیاید انتفاع کند. در بعضی از روایات مملح هم دارد. این شرکاء در ثلاث نار دارد که مراد هیزم است. کلاء دارد که مراد مرتع است. آب دارد که مراد همین چاه و اینها است. مملح هم دارد مراد معادن ظاهری مملح است. این شرکاء فی الثلاثه همه می توانند از این استفاده کنند. عرض کردم این مسئله خیلی پیچیدگی فراوان دارد. یکی مسئله حما دارد دولت می تواند جایی که معدن نمک است جلوش را بگیرد. اینکه یک جایی را دولت یا حاکم جلوش را بگیرد اصطلاح عربی حما می گویند. ما در زبان فارسی قرق می گوئیم. قرق گاه. حما یعنی این مکان را برای دولت قرار داد. کسی دیگر حق ندارد. عرض کردیم این زمان جاهلیت هم بود. قبل از اسلام هم بود در ادیان هم بود. در اسلام بین خود مسلمان ها اختلاف است چون معروف است که پیغمبر نقیع را حما قرار داد. نقیع را نه بقیع را. عرض کردم کرارا مرارا بقیع اصلا قبرستان نبود. زمین خالی بود. تپه ای بود خالی بود. چون این خار قرق حالا به زبان فارسی شاید خار نگوییم. چون زبان فارسی خار به گیاهی گفته می شود که برگ ندارد. مستقیم خود شاخه است. خار اصطلاحی ما این است. اما قرق برگ دارد. برگهای ریز دارد. بی برگ نیست. آقایان گفته اند شوک القرقه.

این غرض اینکه چون در اینجا خودرو، مثل قرقه مثل اینکه می گویند فلان تپه آویشن است. چون در آن آویشن زیاد سبز می شود، به آن می گویند تپه آویشن. به این می گفتند تپه قرق. این را پیغمبر حما قرار داد. اصلا قبرستان هم نبود. فاصله بود بین مناطق مدینه، یک منطقه ای آن طرفش بودند که بیشتر عالیه می گفتند. یک منطقه ای این طرفش بودند که سافله می گفتند حالا من نمی خواهم وارد جغرافیای مدینه بشوم. اما نقیع خارج مدینه بود. و نقیع را پیغمبر حما قرار داد. چون آب داشت علف خودرو بود. علف خوبی داشت. به اصطلاح امروزی ما علفزار خوبی بود. لذا این را برای اسب های مجاهدین و رزمندگان به عنوان حما قرار دادند. این بحث مطرح شد که آیا حما درست است. الان هم می دانید در همین زمان ما هم هست. فرض کنید شمال در کنار دریا نوشته است که این قطعه در اختیار فلان است. این حما الان هم هست. این از بحث های بسیار قدیمی است در اسلام. از زمان رسول الله. یکی مسئله حما مطرح است چون این مسائل کمتر به آن توجه شده است یا بد فهمیده شده است من اشاره می کنم حالا بحثش انشاء الله باید انصافا اینها بحث شود. یکی هم مسئله اقطاع. اقطاع یا اقطاع غیر از حما است. آن به این صورت بود که پیغمبر اکرم مثلا یک زمین بزرگی را ممکن بود حتی مثلا دو هزار سه هزار چهار هزار هکتار باشد. پنجاه هزار هکتار باشد. مخصوصا در سال هفتم. این کار بیشتر از سال هفتم شد. می آمدند فرض کنید

از یمن و غیر یمن مسلمان می شدند. مخصوصا رؤسای عشایره. می گفتند یا رسول الله اقطعنی ارضا مسبخه. ارضی است که شوره زار است. آن وقت پیامبر می فرمودند که از فلان مکان تا فلان مکان

یک کتابی هست این حمید خان چیز است مکاتیب النبی که خدا رحمت کند آقای حاج شیخ نه این مال یک نفر پاکستانی است به فارسی هم ترجمه شده است خیلی کتاب نافع است آن کتاب اگر پیدا کردید. یک مقداری از اقطاعات النبی آنجا آمده است. خود این اقطاع خیلی سروصدا درست کرد. خود این اقطاع چون مخصوصا رسید به مثل عثمان آن وقت به بنی امیه اقطاعات بزرگ داد. یکی از اشکالات روی عثمان همین اقطاعات است. این یک بحثی است خیلی، بعدها هم نمی دانم که مطلع هستید یا خیر، اصولا تفکر مارکسیستی روی این تفکر آمد که اسلام آمد برای انتقال از مرحله برده داری به مرحله فتودالیست. فتودالیست را عرب ها اقطاعی می گویند. کلمه اقطاع دارد. یعنی می گویند پیغمبر اکرم با این کار زمینه انتقال از یک مرحله تاریخی به یک مرحله دیگر درست کرد. از مرحله برده داری به مرحله فتودالیست و طبعاً هم همین طور هم اجمالاً بود دیگر. یعنی قوام حکومت بنی عباس در بغداد بر همین فتودال ها بود. و لذا وقتی حکومت شیعی، یعنی حکومت اسماعیلی در مصر تشکیل شد آن قوامش دقیقاً بر ضد فتودالیست بود. به قول امروز ما مستضعفین. یک نوع حالت سوسیالیستی را حاکم کرد. آن ضد اقطاعی و ضد فتودالی. غرض می گویم چون این مسئله اقطاعات و مسئله اقطاع النبی خیلی بحث دارد خیلی لطیف است خیلی شیرین است از همان زمانش هم محل کلام بود ما از روایات اهل سنت هم داریم که رسول الله اقطاع نکرد عمر هم اقطاع نکرد ابوبکر هم نکرد اولین کسی که اقطاع کرد عثمان است. این را ما داریم در متون اهل سنت. لکن از آن طرف اقطاع النبی هم داریم. اقطاعات ابی بکر هم داریم. بلکه حالا چون نمی خواستم وارد بحث شوم از امیر المؤمنین هم اقطاعات نقل شده است. آن وقت یکی از اینها همین بود. مثلاً یک وادی بزرگی که در آن معدن ظاهری نمک بود، این را به یک شخصی می دادند آن وقت آنها می فرمودند پیغمبر فرموده است الناس شرکاء فی الثلاث. یکی هم ملک. یعنی اینها در مقابل اقطاع که اقطاع درست نیست. عرض کردم این مباحث را من اشاره عابره کردم که ببینید این مسائل خیلی زنده و ریشه دار و اساسی است. حتی در در تفکرات و تحلیلالات اقتصادی معاصر هم روی آن صحبت شده است و من الآن اشاره اجمالی کردم طبعاً بحث اقطاع را غیر از بحث احیای موات که ما داریم یک مقدار زیادی بحث اقطاع در کتب اهل سنت در احکام سلطانیه است. در کتب ما در همین احیای موات است. اما در کتب اهل سنت غیر از احیای موات یک مقداری به همین احکام سلطانی که دیروز یک مقداری خواندیم یک مقداری راجع به اقطاعات است. یکی حما محل کلام بوده است آیا دولت یا ارکان دولتی حق دارند یک قسمت را خاص خودشان کنند؟ چون یک روایتی داریم معروف لا حما الا لله و الارسوله. عده ای به این روایت تمسک می کردند می گفتند هر حما بعد هر حاکمی بایاد باطل است. حما فقط

لله همان حمائی که پیغمبر در نقیع قرار دادند. بقیه حق ندارند. مثلاً یک منطقه را فرق کنند خاص فلان. همین ساحه بحر خزر یک مدتی سر و صدا بود و هنوز هم هست. مثلاً این باشد برای فلان نهاد دولتی. این اسمش حما است. اصطلاح فقهی اش حما است. این در فقه هم مطرح شده است که آیا دولت و ارکان دولت و یا نهادهای دولتی می توانند یک منطقه ای را فرق کنند خاص خودشان ما به فارسی می گوئیم قرق. به عربی می گفتند حما. می توانستند حما کنند؟ مثلاً در آن هیزم است، مرتع است، آب هست. خب پیغمبر فرمود الناس شرکاء فی ثلاث. یکی نار است که مراد هیزم است. چون عده ای از راه هیزم زندگی می کردند. صبح می رفتند صحرا بیابان کوه، درخت های خراب یا خوب را می کنند تکه تکه می کردند می آوردند می فروختند. کسی حق نداشت بگوید که این کوه مال من است. خیلی از این رؤسای عشایر می دانید این ایلات و عشایر و اینها حالت این طوری دارند که این مال ما است مال رئیس عشیره است کسی حق ندارد از اینجا هیزم بردارد. کسی حق ندارد از اینجا از مرتعش استفاده کند. یک مقداری از بحث خارج شدیم برای تصویر مطلب.

کیف ما کان این روایت هست این طوری است لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء. ظاهراً این اهل بادیه هم با آن فرقی این است که در بادیه احتمالاً چاه ها جزء مباحات بوده است. در مدینه چاه جزء ملک بوده است. لذا دارد قضی بین اهل المدینه لا یمنع نفع البئر. آن آب ته مانده. آب ته مانده را نفع می گویند. چون چاه همین جوری آب می دهد یواش یواش. مشارب النخل هم به همین معنا. وقتی درخت های خرما شما آب دادید، یک آبی ته آن می ماند. کسی آمد خواست از آن آب بخورد و بیاشامد یک دلوی می انداختند به اندازه دو کاسه آب در می آمد. این را کسی حق ندارد که منع کند. آن که در اختیار شما هست برای آبیاری است. آبیاری شما تمام شد. یک کمی ته چاه مانده است. سه انگشت چهار انگشت ته چاه مانده است این را هم کسی جلویش را نگیرد. لا یمنع نفع البئر روشن شد؟ و قضی بین اهل البادیه. اما در اهل بادیه اگر شما از چاهتان استفاده کردی هنوز آب در آن هست فراوان هم هست چوپان های دیگر آمدند آنجا که شترهای خود را بیاورند و گاهی هم گوسفند، اما بیشتر شتر، از آن مرتع استفاده کنند شما حق ندارید جلویش را بگیرید. بگوئید چاه را من کردم. خب اگر این کار را بکنی آن مرتع از بین می رود. یعنی آن مرتع بلا استفاده می ماند. مضافاً به اینکه شترها تلف می شوند و این منطقه خالی می شود. یعنی استفاده ای که باید از طبیعت شود در آنجا نمی شود. عرض کردم ببینید راجع به اهل سنت این حدیث که این دو قضاء پشت سر هم، آنکه من الآن در ذهنم است این دو قضاوت، این دو حکم، اینجا قضاوت مراد نیست، مراد آئین نامه است. احکام اجرایی است. این دو تا دستور، این دو لایحه به قور امروزی ها، این مطلب لایحه که به مجلس داده می شود. این دو تا آیین نامه که پیغمبر دو تا دستور را دو ماده ای را که ابلاغ فرمودند، در ذهن من در مصادر اهل سنت فقط در عبادۀ آمده است. آن که در ذهنم است. من فعلاً ندیدم دو تایی را با هم دیگر غیر از حدیث عبادۀ باشد که آن سندش هم پیش ما ضعیف است.

اما این قضی بین اهل البادیه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء این خیلی زیاد آمده است. فوق العاده زیاد آمده است. بدون کلمه بادیه هم آمده است. و نکته اساسی اش هم این است که ابو هریره نقل شده است. به همان اسانید صحیح خودشان. اعرج و معرج الی آخره. و در بخاری هست خیلی زیاد است. یعنی اگر آقایان کتاب مسند احمد چاپ جدید به اصطلاح دارند، مسند ابو هریره را نگاه کنند در مسند ابو هریره احمد هم دو سه جا آمده است. در یک جا ایشان، خیلی زیاد است. این صفحه تقریباً پر از شماره صفحه است این ورقه ای که من دیدم. فلانی اخرجه فلان فلان، خیلی فوق العاده زیاد این را نقل کرده اند. لا یمنع که عرض کردم لا یمنع خوانده شده است لا یمنع هم خوانده شده است.

اما این دو تایی با هم، دو تایی اش به ذهن من فعلاً در روایت عباده دیدم. جای دیگر ندیدم. اما این و آن هم در آن اهل بادیه ندارد. عن ابی هریره قال رسول الله لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء چون می دانید یکی از خصایص پیغمبر ما ص این است که ایشان جوامع الکلم دارد. این جزء جوامع کلم پیغمبر است با یک اختصاری مطلب را رسانده اند. لا یمنع فضل ماء. آن وقت اگر آن عبارت درست باشد، خصوص بادیه ندارد. مگر اینکه به قرینه مرتع. فضل کلاء و الا در آن بادیه ندارد. کما اینکه خوب دقت کنید ما باز در احادیث ابو هریره داریم لا یباع فضل ماء. این غیر از لا یمنع است. اشتباه نشود. آن لا یباع فضل ماء آن مطلب دیگری است. آن ممکن است اطلاق داشته باشد حتی آبی که شما در کوزه دارید. آب در کوزه دارید زیادی است نمی خواهید. یکی می آید می گوید آب می فروشی بله می فروشم. گفته شده است که اصلاً بیع ماء جایز نیست. اگر آن باشد چاه هست، نمی دانم قنات هست چشمه هست، آب در حوزتان هم آوردید هست. یعنی تمام اینها. یکی لا یمنع لا یباع فضل ماء، اصلاً لا یباع الماء و لا یباع فضل الماء، و الناس شرکاء، یکیش هم آب. دقت کردید؟ پس در حقیقت یک چیز دیگر داریم غیر از این است. لا یباع فضل ماء. لا یباع الماء. این ما داریم از ابو هریره هم داریم. یکی لا یمنع فضل ماء این در اینجا داریم. یکی لا یباع فضل ماء.

آن حدیث دیگری است. عرض کردم چند روز است عرض می کنم انصافاً اگر کسی حال کند این احادیث اهل سنت و شیعه را در این جهت جمع کند به نظرم یک کتاب چهارصد صفحه ای پانصد صفحه ای می شود. صحبت هایی که علمای آنها یا علمای ما کرده اند در ذیل این احادیث. خیلی متونش فراوان و تعابیر فراوان. حالا غیر از اسانید. پس این لا یمنع فضل ماء یک چیز است. لا یباع فضل ماء چیز دیگری است. روشن شد؟ این دو تا با هم دیگر خلط شده است. آن وقت در تمام این روایاتی که اهل سنت دارند بلا استثنا فقط خود این حکم آمده است. مثلاً لا یمنع فضل ماء در این روایتی که ما داریم بلا استثنا منحصر اختلافی که دارد با اهل سنت در ذیلش دارد و قال لا ضرر و لا ضرار. و لذا یک بحثی هم بین علمای ما شده است و الا علمای اهل سنت ندارند. اگر انسان یک آبی را داشت چاه خودش بود،

خواست جلوییش را بگیرد این ضرر است یا عدم النفع است یا اصلا ضرر نیست. ملک من است. مثل اینکه کسی می خواهد بیاید کتاب من را بگیرد بخواند. من می گویم که کتابم را نمی دهم. می گوید برای من ضرر است. آیا اصلا ضرر به این صدق می کند؟ این لا یمنع نفع البئر، شما نمی توانید آب ته چاه را منع کنید این ضرر است مثلا برای چه کسی ضرر است؟ مخصوصا اگر اولی مال شهر باشد. چاه ملک من است من آب کشیدم برای درخت ها تهش مانده است. به اندازه سه انگشت چهار انگشت آب مانده است. این چه ضرری دارد من جلوییش را بگیرم؟ این بحث الآن در کتب ما هم آمده است.

باز یک نکته دیگر این بحث فقط در کافی است عرض کردیم این متن فقط در تهذیب هم نیامده است. در بعضی از نسخ کافی فقال، فاء دارد. لکن در مشهورش و قال. اینجا هم واو دارد. مرحوم شیخ الشریعه هم متعرض این شده است که این فاء است یا واو است. پس دو بحث است که اصلا علمای اهل سنت کلا وارد این بحث نشده اند. اصلا کلا این بحث را متعرض نشده اند. یکی اینکه این چه ربطی به لا ضرر دارد؟ چاه خودم است. آب کشیدم. سه چهار انگشت آب مانده است این چه ربطی به لا ضرر دارد؟ یا چاه بیابان. بگویم من زحمت کشیدم این چاه را حفر کردم. پیغمبر فرموده باشند که نه تو درست است که حفر کردی، اگر ماشیه ای آمد، حیوانی آمد، انسانی آمد و احتیاج داشت نمی شود جلوییش را بگیری. نگفته است که نفروش گفته است که جلوییش را نگیر. لا یمنع. حق نداری جلوییش را بگیری. خب اگر حق نداری چه ربطی به لا ضرر دارد این؟

سؤال: اگر اجازه ندهد که این چوپان شترهایش آنجا آب بخورند پس نمی تواند از آن خاها هم بخورد.

پاسخ: خب نیاید. خب برود آن طرف تر. وقتی بفهمد اینجا آب ندارد نمی آید. رد می شود و می رود. بالاخره جاهای دیگر هم بیابان هم همین طور است. مرتع است آب نیست. حکمش همین می شود.

تصویر لا ضرر پس دو تا بحث را من همیشه عرض می کنم هر بحث را جایگاه خودش را بدهیم. سنی ها اصلا قائل به این بحث نشده اند. سنی ها مفصل وارد متن حدیث شده اند. و اسانید حدیث. البته این حدیث لا یمنع فضل ماء پیششان صحیح است جز ما هیچ در آن شبهه ندارند. چون در صحیح بخاری و خیلی از کتب آمده است. گفته شده است مسلم ندارد. مسل هم ظاهرا دارد. یک بحثی هم دارند راجع به حدیث های خودشان که به ما مربوط نیست. اما در متون ما این بحث آمده است که تطبیقش با لا ضرر چیست و اینکه آیا واو است یا فا است. شیخ الشریعه متعرض این شده است. نوشته است که اکثر نسخ واو است. و درست هم گفته است انصافا اکثر نسخ واو است. و فا هم اصلا نمی خورد. مثلا تفریع باشد. تفریع که نمی خورد. یعنی بعد از اینکه قضی، فقال. بعید است باید می گفت فانه. اگر

مراد تفریع و تعلیل باشد باید فانه مثلا. پس یک بحث هم راجع به این. بحث سومی که در اینجا مطرح شده است کلمه قال قائلش کیست. عرض کردیم این بحث را کلا سنی ها ندارند. چون اصلا این ذیل را ندارند که این بحث را داشته باشند.

سه احتمال داده شده است. یکی اینکه ظواهر کلمات عده ای از اصحاب ما است که این قال رسول الله. قضی رسول الله و قال. یک احتمال این است که کلام امام صادق باشد چون عرض کردم در حدیث شفعه، قضی بالشفعه را سنی ها دارند و قال لا ضرر و لا ضرار در حدیث شفعه و قال اذا عرّفت الحدود فلا، این قال اخیر در فقیه دارد و قال الصادق. در کافی دارد و قال. اما در فقیه دارد و قال الصادق. در حدیث شفعه هم آنها لا ضرر ندارند. مثل همین. این دو تا مثل هم هستند. لذا آن جا احتمال داده شده است که قال، یعنی قال الصادق علیه السلام. مرحوم شیخ الشریعه اصرار دارد که قال یعنی عقبه. راوی قال. و قال عقبه. در حقیقت این کلام مال راوی حدیث است. نه مال رسول الله است نه مال امام صادق است.

بله مرحوم شیخ الشریعه اصرار دارد روی مطلب خودش. انصافا این فوق العاده بعید است. چرا؟ عرض کردم همین محمد بن الحسین که راوی مهم این حدیث است هم کلینی، اصولا بنایشان برای کلام روات مگر اشتباه شود. کلام روات را نقل نکنند کلام معصوم نقل شود. یا رسول الله یا امام صادق. ایشان اصرار دارد هم آنجا هم اینجا کلام راوی است. خلاف ظاهر است انصافش هم اینکه این کلام رسول الله هم باشد شواهد حدیثی ای که داریم اصلا تأیید نمی کند. انصافش این است که باید قبول کنیم. چون این حدیث با این متن به عین این الفاظ در کتب اهل سنت آمده است و در هیچ جایش هم نیست. حالا مثلا در اینجا فقط در کتاب کافی آمده است. این حدیث را مرحوم شیخ طوسی هم نقل نکرده است عرض کردیم در فقیه هم این طور آمده است قضی رسول الله ص فی اهل البوادی. آن قسمت اول هم نیاورده است. فی اهل المدینه را هم نیاورده است. احتمالا از جای دیگر گرفته است. از مصدر دیگر گرفته است. ان لا یمنعوا فضل ماء، اینجا این طور دارد. و لا یبیعوا فضل کلاء. در دومی منع نیست بیع است. عرض کردیم در اولی هم بیع داریم. لا یبیع فضل ماء. یک مشکلی که اینجا است و لذا به نظرم نقل شده است در بعضی از نسخ حالا اگر این کتاب فقیه پیشتان باشد این چاپ جدید جلد ۳ صفحه ۲۳۸، به نظرم در بعضی از نسخ و لا یمنعوا فضل ماء کی لا یمنعوا فضل کلاء. به نظرم این طور آمده است.

خوب دقت کنید این مطلبی را که مرحوم شیخ صدوق نقل کرده است لا یبیعوا، این را هم ما داریم در اهل سنت. لا یبیع فضل ماء هم داریم. این غیر از این لا یمنع است. آن بیع یک مطلب است منع مطلب دیگری است. بعد که صدوق حالا اگر فرض کنیم صدوق نظرش به همان حدیث باشد بعد نگفت و قال لا ضرر و لا ضرار، ایشان در آنجا هم لا ضرر را نیاورده است. انصافش مجموعه شواهد مؤید این

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۱۳۹۴/۱۱/۲۶

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۲

جلسه: ۶۸

است که این لا ضرر جزء حدیث رسول الله نیست. بقی الکلام که احتمالا جزء کلام امام صادق باشد. آن وقت اگر باشد چطور توجیه کنیم لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء بنا بر اینکه این کلام امام صادق است دیگر باشد برای فردا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين